



## داستانک (کوهنورد و طناب)

داستان درباره ی یک کوهنورد است که می خواست از بلندترین کوهها بالا برود. او پس از سالها آماده سازی ، ماجرا جویی خود را آغاز کرد اما از آنجا که افتخار کار را فقط برای خود می خواست، تصمیم گرفت به تنهایی از کوه بالا برود. تاریکی شب بلندپه های کوه را تماما در بر گرفت و مرد هیچ چیز را نمی دید. ابر روی ماه و ستاره ها را نیز پوشانده بود. همه چیز سیاه بود.

همانطور که از کوه بالا می رفت چند قدم مانده به قله ی کوه ، پایش لیز خورد. و در حالی که به سرعت سقوط می کرد ، از کوه پرت شد. در حال سقوط فقط لکه های سیاهی را در مقابل چشمانش می دید و احساس وحشتناک مکیده شدن به وسیله ی قوه ی جاذبه او را در خود می گرفت. همچنان سقوط می کرد و در آن لحظات ترس عظیم، همه ی رویداد های خوب و بد زندگی به یادش آمد. اکنون فکر می کرد مرگ چقدر به او نزدیک است. ناگهان احساس کرد طناب به دور کمرش محکم شد. بدنش میان آسمان و زمین معلق بود و فقط طناب او را نگه داشته بود. و در این لحظه ی سکون برایش چاره ای نماند جز آنکه فریاد بکشد : "خدایا کمک کن!"

ناگهان صدای پر طنینی که از آسمان شنیده می شد جواب داد: "از خدا چه می خواهی؟"

کوهنورد گفت: از خدا می خواهم مرا نجات دهد!

صدای آسمانی گفت: واقعا باور داری که خدا می تواند تو را نجات دهد؟

کوهنورد گفت: البته که باور دارم!

صدای آسمانی گفت: اگر باور داری طنابی که به دور کمرت است را پاره کن ..... مرد سکوت کرد و اندیشید و بعد تصمیم گرفت با تمام نیرو به طناب بچسبند..... گروه نجات می گویند که روز بعد یک کوه نورد یخ زده را مرده پیدا کردند. بدنش از یک طناب آویزان بود و با دستهای محکم طناب را گرفته بود..... در حالی که فقط یک متر از زمین فاصله داشت .

و شما چقدر به طنابتان وابسته اید؟

و چقدر به آن ندای آسمانی ایمان دارید؟

## پایمانید؟ پایمانید؟ پایمانید؟

آیا میدانید اگر یک ماهی قرمز را در یک اتاق تاریک قرار دهید، کم کم رنگش سفید می شود

آیا میدانید فقط قورباغه های نر قور قور می کنند

آیا میدانید درخت بلوط تا قبل از پنجاه سالگی میوه نمی دهد

آیا میدانید مروارید در سرکه حل می شود

آیا میدانید شیرینی تنها مزه ای است که جنین در رحم مادر می فهمد

آیا میدانید کوههای آلپ در سال حدود یک سانتیمتر بلند میشوند

آیا میدانید بیماری قند اولین عامل کوری در مردم جهان است

آیا میدانید خون میگوها آبی رنگ است

آیا میدانید از دست دادن تنها ۱٪ از آب بدن موجب تشنگی میشود

آیا میدانید زرافه میتواند با زبانش گوشه های را تمیز کند

آیا میدانید اسبها در مقابل گاز اشک آور مصون اند

آیا میدانید سس کچاپ در سال ۱۸۳۰ به عنوان یک دارو به فروش می رفته است

آیا میدانید در ساخت برج ایفل ۲.۵ میلیون پیچ و مهره به کار رفته است

## به نام او که یادش آرام بخش دل هاست

\* از دست دادن حاجت بهتر از درخواست از نا اهل است .

حضرت علی (ع)

\* شتاب در رفتار وقار و سنگینی را از انسان دور می کند

امام موسی کاظم (ع)

حضرت علی (ع)

\* شکیبایی میوه ی درخت ایمان است .



## (۵) داغ ولکی سرد ولکی

(مصاحبه با آقای رضایی دبیر تربیت بدنی)

تاریخ تولد: ۱۳۵۵

نام و نام خانوادگی: کیومرث رضایی

تعداد فرزند: ۱

محل تولد: آمل

میزان تحصیلات: فوق لیسانس

در کدام دبیرستان تحصیل کرده اید؟ دبیرستان هفتم تیر آمل

به کدام رشته ی ورزشی علاقه مند هستید؟ والیبال (رشته تخصصی خودم)

از کدام دانشگاه فارغ التحصیل شده اید؟ دانشگاه تهران

آیا واقعا مربی تیم والیبال نوجوانان هستید (اگر هستید چگونه به این

مرتب رسیده اید)؟ من مربی تیم ملی دانش آموزی هستم که نوعی تیم

نوجوانان ملی محسوب می شود . با سعی و تلاش به این درجه رسیدم و چون

دوره ی گذشته ۶ نفر از شاگردانم به اردوی تیم ملی دعوت شدند و بالطبع

من نیز به عنوان مربی تیم استان انتخاب شدم .

کدام فرد را در ورزش الگوی خود قرار داده اید؟ مرحوم تختی

آیا شما به ورزش بدن سازی نیز می پردازید؟ خیر

نظر شما در مورد دانش آموزانی که ورزش نمی کنند چیست؟ باید تفکر

ورزش کردن را در ذهن آن ها قرار داد و جدا بچه هایی را که ورزش نمی کنند

دوست ندارم .

دانش آموز خوب از نظر شما چه کسی است؟ کسی که هم در تحصیل و

هم در ورزش موفق باشد.

چه ماشینی را بیشتر از همه دوست دارید؟ ماشین شاسی بلند را بیش تر

دوست دارم .

به کدام خیابان اراک بیش از همه علاقه دارید؟ عباس آباد (شهید بهشتی)

یک خاطره از دوران کودکی یا نوجوانی خود را بگویید؟ کلاس سوم یا

چهارم ابتدایی بودم که سوئیچ ماشینی دایی ام را برداشتم و با دوستان ماشینی

را روشن کردیم و با دیوار خانه خودمان تصادف کردیم .

طراحی سوالات: سید معین آل طه



# درسی پروانه

یک روز سوراخ کوچکی در یک پيله ظاهر شد شخصی نشست و چند ساعت به جدال پروانه برای خارج شدن از سوراخ کوچک ایجاد شده در پيله نگاه کرد. سپس فعالیت پروانه متوقف شد و به نظر رسید تمام تلاش خود را انجام داده است و دیگر نمی تواند ادامه دهد آن شخص تصمیم گرفت که به پروانه کمک کند و با قیچی پيله را باز کرد پروانه به راحتی از پيله خارج شد اما بدنش ضعیف و بالهایش چروک بود آن شخص باز هم به تماشای پروانه ادامه داد چون انتظار داشت که بالهای پروانه گسترده و محکم شوند و از بدن پروانه محافظت کنند هیچ اتفاقی نیفتاد در واقع پروانه بقیه ی عمرش به خزیدن مشغول بود و هرگز نتوانست پرواز کند چیزی که آن شخص با همه ی مهربانیش نمی دانست این بود که محدودیت پيله و تلاش لازم برای خروج از آن راهی بود که خدا برای ترشح مایعاتی از بدن پروانه به بالهایش قرار داده بود تا بتواند بعد از خروج از پيله پرواز کند . وقتی که با مشکلی مواجه می شویم دلیلش آن نیست که خدا ما را دوست ندارد اگر خدا اجازه می داد که بدون هیچ مشکلی زندگی کنیم فلج می شدیم و به اندازه ی کافی قوی نبودیم مشکلات اراده ی انسان را تقویت می کند همان طوری که آتش آهن را تقویت می کند . آری خدا ما را بیش از آن چه فکرش را می کنیم دوست دارد...

## هر چه ناشنواتر موفق تر!

در دهکده ای نزدیک باتلاق قورباغه هایی زندگی میکردند. در روز های واپسین سال تصمیم گرفتند مسابقه ای ترتیب دهند. در وسط شهر برج بلندی بود که تا به حال هیچ کس از آن بالا نرفته بود و در این مسابقه هر کس میتواند از برج بالا برود و به بالای آن برسد نشان لیاقت میگرفت. خیلی ها ثبت نام کردند تا این که روز مسابقه فرا رسید اهالی دهکده برای تماشای مسابقه آمده بودند و بالا رفتن از برج را محال میدانستند مردم مدام می گفتند : برج بلندی است همه شکست خواهند خورد و کار غیر ممکن است و .... بعضی از شرکت کننده ها با شنیدن حرفهای تماشاچی ها نا امید می شدند. و در آخر فقط یک قورباغه به بالای برج رسید. بعد از مسابقه خبر نگاری به سمت او رفت تا از او راز موفقیتش را بپرسد و چیز جالبی را فهمید، او هر چه قورباغه را صدا زد اثری نداشت و قورباغه نمی فهمید چون که او ناشنوا بود و او اصلا حرفهای مردم را نمی شنید و خبر نگار راز موفقیتش را شنید. " گاهی برای موفق شدن باید ناشنوا بود "

## حکایت ♦♦ طعم فقر

مجلسی بود و حاضران بسیار در آن بودند و درویشی در آن پای نهاد وی را پرسیدند ما را بگو که فقر چیست ؟؟؟ درویش بی درنگ برخاست و برون رفت چون بازگشت به او گفتند: در جوابمان چه حاجت به برون رفتن بود؟ وی گفت ز من ز فقر پرسیدید و من چند درهمی دارا بودم نتوانستم ز فقر بگویم. درهم ها را به فقیری انفاق کردم تا دانم و دانید که فقر چیست.

جمع آوری مطالب : پوریا کیشانی. مهدی کارچانی. امیر ارسلان غیاثوند. مجتبی مالکی. تایپ مطالب : محمد نوازی . مهدی کارچانی . طرح سؤال(مصاحبه ها): مهدی کارچانی. پوریا کیشانی. سید معین آل طه . ارسلان غیاثوند . عکاس : مهدی عظیمی نژاد. محمد نوازی. صفحه آرایی و چینش مطالب : مهدی کارچانی.

دانش آموزان عزیز می توانند با پر کردن این فرم نظر خود را درباره ی گاه نامه ی منهای بیان کنند .  
\* پس از جدا کردن این قسمت آن را درون صندوق های نظر سنجی گاه نامه منهای بیندازید.  
\* درج نام و نام خانوادگی و کلاس الزامی نیست.

نام و نام خانوادگی :			کلاس :		
خوب	متوسط	ضعیف	خوب	متوسط	ضعیف
خوب	متوسط	ضعیف	خوب	متوسط	ضعیف
خوب	متوسط	ضعیف	خوب	متوسط	ضعیف
خوب	متوسط	ضعیف	خوب	متوسط	ضعیف
خوب	متوسط	ضعیف	خوب	متوسط	ضعیف
خوب	متوسط	ضعیف	خوب	متوسط	ضعیف

## نظر سنجی

محتوای داستان ها  
بخش صندلی سرد ولی داغ  
عناوین مطالب  
نحوه ی توزیع  
میزان استقبال دانش آموزان کلاس  
صفحه آرایی و طرح بالای گاه نامه

# مشکل اولی

**استخوان لای زخم گذاشتن**  
شخصی زمین خورد ساعدش شکست و زخم شد به طبیب طمع کاری مراجعه کرد طبیب استخوان های شکسته را به جای خود انداخت و به او دستور داد که همه روز برای شست و شوی زخم به مطب او مراجعه کند. مرد بی نوا همه روز می رفت و می آمد و هر دفعه طبیب برای شست و شوی جراحی ساعد او مقداری حق الزحمه می گرفت تا این که روزی بر حسب اتفاق پسر طبیب زخم او را معاینه کرد و پی برد که درون زخم تکه استخوانی وجود دارد. زخم را شکاف داد و تکه ی استخوان را بیرون آورد و زخم او را دوباره بخیه زد و او را از مراجعه ی مجدد به مطب پدرش بی نیاز ساخت. وقتی طبیب آمد پسرش ماجرا را برای او تعریف کرد طبیب پسر را دعوا کرد و گفت ای احمق خیال کردی من از وجود آن خرده استخوان بی خبر بودم ؟ من خود آن را لای زخمش گذاشته بودم تا این که مدتی از او که مردی ثروتمند است استفاده نمایم.  
منبع: کتاب داستان های امثال نوشته ی مسعود حبیب ا... ی

## داغ سردولی صدلی (۶)



(مصاحبه با آقای امینی دبیر گروه علوم اجتماعی)

- نام و نام خانوادگی: عباس امینی  
- محل تولد: اراک  
- میزان تحصیلات: فوق لیسانس برنامه ریزی رفاه اجتماعی از دانشگاه علامه طباطبایی تهران  
- رتبه در کنکور: ۲۱۳ در کنکور لیسانس و ۳ در کنکور فوق لیسانس  
- به کدام رشته ی ورزشی علاقه مند هستید؟ والیبال  
- از بین کتاب هایی که مطالعه کرده اید از کدام کتاب بیش تر لذت برده اید؟ ((توسعه و تضاد)) نوشته ی دکتر رفیع پور  
- آیا تا کنون به خارج از کشور سفر کرده اید؟ خیر  
- در داخل یا خارج از کشور به کدام تیم فوتبال علاقه دارید؟ به هر تیمی که بهتر بازی کند. همه ی تیم هایی که این اصل را رعایت کنند.  
- به غیر از تدریس در دبیرستان شاهد به چه فعالیت آموزشی دیگری مشغول هستید؟ تدریس در دانشگاه علمی کاربردی و دانشگاه آزاد و فعالیتهای پژوهشی برای موسسات مختلف.  
- آیا در کارهای منزل به اهل خانه کمک می کنید؟ بله زمانی که وقت داشته باشم آشپزی می کنم و در مرتب کردن خانه و شستن ظروف کمک می کنم .  
- از روی علاقه یا اجبار به سراغ علوم اجتماعی رفتید؟ ابتدا به صورت تصادفی و از روی عدم آگاهی این رشته را انتخاب کردم اما اکنون بسیار علاقه مند و لذتی که از این رشته به دست می آورم فکر نکنم با دروس دیگری بتوانم کسب کنم .  
- در زمان دانش جویی شوخ بودید یا جدی؟ بسیار شوخ  
- به کدام شهر ایران بیشتر علاقه دارید؟ تا به حال به این مسئله فکر نکردم و واقعیت این است که به هیچکدام از شهرها. من عاشق زندگی در روستا هستم.  
- به کدام نوع موسیقی وبه کدام خواننده علاقه دارید؟ سنتی و شهرام ناظری  
- به غیر از اتومبیل خودتان به چه اتومبیلی علاقه دارید؟ اتومبیل برابم جالب نیست من به دوچرخه سواری علاقه دارم.  
- کوتاهترین وصفی که از کلمات زیر به ذهنتان می رسد بنویسید:  
\* جامعه شناسی : هنر درک روابط مردم و گروه ها و تفکر در مورد انسان ها  
\* هیتلر : مردی نابغه اما ظالم و ستمگر  
\* ستاره : از عجایب و شگفتیهای ناشناخته و اسراری برای شناخت خدا  
\* دانشگاه : محل برخورد اندیشه ها و پخته شدن فکر ها  
\* دیزی سنگی : همان دوگوله ی اراکی هاست !  
طراحی سؤالات : مهدی کارچانی